

با زمانه توانمند نمی‌بینند و به همین خاطر از حوزه فقه سیاسی وارد مساله می‌شوند.

◆ سوال دیگری که در مورد رویکرد ایشان مطرح می‌شود این است که آیا ایشان فقه را منفردا مورد استنتاج قرار می‌دهند یا اینکه با همان عینک مفاهیم مدرن، فقه را خوانش می‌کنند؟
در این مورد نمی‌توانم قضاوتی بکنم.

◆ به بیان دیگر آیا می‌توان چنین گفت که فقه سیاسی مدنظر ایشان می‌تواند نسبت به مفاهیم مدرن از ظرفیت انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار باشد در حالی که رویکرد فلسفی این مفاهیم را به پرسش می‌گیرد و سعی می‌کند از عقبه فکری و عقلی که دارد پاسخ بخواهد و به همین دلیل امکان اینکه بخواهد خیلی منعطف باشد وجود ندارد در صورتی که فقه راحت‌تر می‌تواند مثلا با آزادی مدرن کنار بیاید ولی از سوی فلسفه اینچنین نیست.

این انعطاف به یک معنا می‌تواند درست باشد. فقیه، همچنان که شیخ فضل‌الله... این کار را کرد، ابتدا نفی می‌کند؛ اما نائینی چون پشتوانه عقلی و فلسفی زیادتری دارد دلیلی ندارد نفی کند و با این مفروض که اسلام توانمندی لازم را دارد آنها را به مبانی عرضه می‌کند.

◆ یعنی به نظر شما به دلیل مزیت فلسفی و کلامی و اصولی که مرحوم نائینی واجد آن است، این ظرفیت را دارد تا مشروطه‌پژوهانی مثل جناب فیرحی در دوگانه نوری و نائینی، به سراغ مرحوم نائینی بروند؟

اعتقاد دارم این مزیت موجب می‌شود که این قابلیت در فقه نائینی پیدا شود. در هر صورت این توانمندی اسلام و مبانی دینی و حکمی ماست که می‌تواند قابلیت انعطاف نه به معنای منفی، بلکه از جهت پاسخگویی را ایجاد کند و نائینی هم می‌تواند از دل آن مسائل زمانه را تحلیل کند و تئوری و نظریه نظام سیاسی بدهد و نظام مشروطه را جایگزین شکل سلطنتی آن کند. باز این بن‌مایه‌های عقلی است که به کمک نائینی می‌آید.

من هم در بخش اول این کتاب بیشتر روی جنبه عقلی نائینی تاکید می‌کنم و در دوره دوم هم که کاملا افرادی مطرح می‌شوند که در پیشانی‌شان فیلسوف بودن حک شده است. در هر صورت معتقدم که فقه و فلسفه اسلامی مکمل یکدیگرند، اما در این مسائل ابتدا باید فیلسوفانه وارد شد و فلسفه سیاسی اسلامی هم توانایی لازم را برای این کار دارد، منتها باید به صورت تکمیلی به این مباحث وارد شد چون آشخور همه اینها مبانی دینی و اسلامی ماست که حالا یکی از آنها قرائت فقهی و یکی قرائت عقلی و فلسفی و یکی قرائت کلامی ارائه می‌کند.

خوشبختانه اسلام در فهم شیعی این قابلیت را دارد که اینها را با هم جمع کند. مثل حضرت امام (ره) که هم چهره فلسفی دارد و هم بعد عرفانی و در عین حال فقیه هم هست.


خود تحلیل و تبیین می‌کند و به تناسب نیاز بیرونی که عدالت را با همین معنای برابری طلب می‌کند، پاسخ می‌گوید و معتقد است اتفاقا نیاز ما دقیقا همین مفهوم برابری است اما نه برابری حقوقی که مبانی غربی دارد.

◆ در بیان خود عنوان فرمودید که رویکرد شما در این کتاب بیشتر از زاویه «فلسفه سیاسی» بوده است. مشروطه‌پژوهانی هم همانند آقای فیرحی هستند که برای تحلیل مشروطه بیشتر به سراغ «فقه سیاسی» می‌روند. اولاً بفرمایید دلیل اینکه شخصی همانند آقای فیرحی سراغ فقه سیاسی می‌روند و نائینی را از این زاویه بررسی می‌کنند چیست؟ و ثانیاً چه تفاوتی بین نتایج رویکرد شما با رویکرد امثال ایشان، در عمل به وجود می‌آید؟

پاسخ اول این است که باید از خود کسی که رویکرد فقهی به نائینی دارد این سوال را پرسید. ضمن اینکه من هم باید پاسخ دهم؛ چرا که من ظرفیت‌هایی را در نائینی می‌بینم. پاسخ اصلی من این است که امثال آقای فیرحی تصور می‌کنند مشکل جامعه سیاسی معاصر ایران ما با رویکرد فقهی، یعنی با رویکرد فقه سیاسی‌ای که روزآمد باشد، قابل حل است و ایشان این توانایی را در فلسفه سیاسی اسلامی نمی‌بینند. من برخلاف این نوع نگاه، این تلقی را دارم که اولاً و بالذات این بحث‌ها ضرورت یک نظام سیاسی است.

اینکه مثلا نظام سیاسی از چه ماهیتی باید برخوردار باشد یا اینکه عدالت باید در آن فریه باشد یا آزادی؟ و کدام یک اصالت و اولویت دارد؟ یا در مورد بحث حق و تکلیف و قانون که تز جمله مفاهیم کلیدی هر نظام سیاسی است (مخصوصا در دوران جدید که همه جوامع به سمت و سوی قانون و دموکراسی و عقل‌گرایی و آزادی و عدالت با همین معنا پیش می‌روند)، اینها مفاهیم فلسفی است و فیلسوف باید تکلیف اینها را مشخص کند و بعد فقیه بیاید و در تنظیم روابط عادلانه اینها بحث کند و حد و حدود آن را بیان کند. مثلا در مساله آزادی ابتدا ضرورت و تبیین و هماهنگ کردن آن با مبانی را باید فیلسوف بیان کند. بعد فقیه باید بیاید با مسائل فقهی خود حدود آزادی را تعیین کند. ضرورت آزادی و چیستی آزادی را باید اولاً و بالذات فیلسوف تعیین تکلیف کند. اینها مقدم بر آن تعیین حدود است.

بنابراین برخلاف نگاه امثال ایشان، من مدعی هستم که اتفاقا باید با رویکرد فلسفه سیاسی مشکلات این نظام سیاسی را حل کنیم. چه اینکه پایه و اساس نظریه سیاسی ولایت فقیه، همان‌طور که عرض کردم، ضرورت‌های فلسفی بود. اینکه نظام سلطنتی با مبانی ما سازگاری ندارد و اسلام هم توانمندی عرضه نظام مبتنی بر مبانی خود را دارد، بر مبنای منطقی و پایه‌های فلسفی و کلامی است. پس این نتیجه‌گیری که باید به سمت ضرورت یک نظام سیاسی جدید (غیر نظام سلطنتی) برویم، اینها همه استدلال‌های فیلسوفانه است. نکته بعدی اینکه امثال آقای فیرحی فلسفه سیاسی ما را ناتوان می‌داند. این ضعف دیگری است که بحث دیگری را می‌طلبد. به دلایلی ایشان فلسفه سیاسی اسلام را در پاسخگویی به این نوع پرسش‌ها و طراحی نظم سیاسی متناسب



«تاملات فلسفه سیاسی در ایران معاصر»
عنوان کتاب مرتضی یوسفی‌راد است. مولف در این کتاب با واکاوی دوران مشروطه به عنوان دوران آغازین ورود اندیشه جدید غرب به ایران معتقد است جامعه سیاسی و اجتماعی ایران در درک و فهم چیستی و منش این مفاهیم نوین دچار «آشننگی مفهومی» شده است. شریعت، عدالت و آزادی» «قانون و پهلوی دوم تا انقلاب مشروطه» و «دوره و پژوهش قرار داده است تا از این طریق به واکاوی و چرایی این آشننگی مفهومی بپردازد. ملاک این تقسیم‌بندی دو بخشی، علاوه بر جداسازی دو برهه مهم تاریخ معاصر مفاهیم جدید بازمی‌گردد. به اعتقاد یوسفی‌راد در مقطع اول (انقلاب مشروطه) تلاش اصلی متفکران اسلامی با این توافق میان سنن مذهبی با عقل‌گرایی و ایجاد علم و دین‌یاری میان مفاهیم مدرن بود. آنها میان جدید و معرفت دینی سازگاری یافتند اما در مقطع دوم متفکران با رویکردی فلسفی - فقهی به دنبال پاسخدهی به مسائل دنیای جدید کتاب «تاملات فلسفه سیاسی در ایران معاصر» به همت پژوهشگاه علوم و اندیشه سیاسی در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در زمستان ۹۶ وارد بازار نشر شد. ۲۷۰۰۰ تومان در ۳۶۴ نشر شد.